

عنوان مقاله:

چگونگی پیوستن ابومسلم خراسانی به عباسیان

نگارش:

سید علی ضرغامی

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

چکیده.....	1.....
مقدمه.....	2.....
اوضاع سیاسی اجتماعی ایران و اسلام از سقوط ساسانیان تا ظهور ابومسلم خراسانی	3.....
آنچه زمینه ساز قیام های ضد اموی و همراهی ایرانیان با آنان شد	5.....
شکل گیری نهضت های سیاسی - دینی عصر اموی	7.....
آغاز دعوت شیعه	8.....
انتقال امامت و رهبری دعوت شیعه از علویان به عباسیان	8.....
طلوع نهضت عباسی	9.....
دعوتگران بنی عباس.....	11.....
انتخاب خراسان	13.....
ابومسلم.....	14.....
چگونگی پیوستن ابومسلم به عباسیان	15.....
نتیجه	17.....
گیری	

چکیده

ایران در زمان ساسانیان یکی از قدرتمندترین کشورهای جهان به شمار می رفت، بخصوص در دوره خسرو انوشیروان که توانسته بود با سیاست و تدبیر، ایران را به عظمت و شکوه دوره اردشیر و شاپور برساند. اما پس از او بتدریج اوضاع کشور نابسامان شد و هنگامی که تاج و تخت ایران در سال 6۳۲ میلادی به یزدگرد سوم آخرین پادشاه این خاندان رسید، کشور ایران از هر سو گرفتار بدبختی بود و اعراب نیز بخصوص از همین پریشانی اوضاع سود جسته، دست اندازی به خاک ایران را آغاز کردند و پس از یک سری جنگ ها و زد و خوردهایی، نهایتاً بر کشور ایران دست یافتند. مدت کمی پس از آمدن اعراب به ایران، ندای برابری و برادری که اسلام سر می داد به فراموشی سپرده شد. بخش عظیمی از ثروت های ایرانیان توسط اعراب غارت شد و بسیاری از دختران و زنان ایرانی را اعراب در بازارهای حجاز بعنوان برده فروختند و از کشاورزان و پیشه وران ایرانی که اسلام را نمی پذیرفتند به زور باج گرفته و نام جزیه بر آن نهادند و بدیهی است که اعراب تمامی این اعمال را در سایه تازیانه و شمشیر انجام می دادند، اما ایرانیان که بخصوص بعد از قدرت گرفتن بنی امیه، که پایه های حکومت خویش را بر برتری نژادی عرب و تحقیر غیرعرب بنها نهاده بودند، مورد آزار و ستم بیشتری نسبت به دوره خلفای راشدین قرار گرفته و بسیار تحقیر می شدند و با آنان بسان بندگان زر خرید رفتار می شد و موالی خوانده می شدند، سکوت نکرده و از هر فرصتی برای بدست آوردن شکوه پیشین استفاده کرده و برای خلفا در دسر فراهم می کردند. هنوز دو سالی از آخرین شکست ایرانیان در جنگ نهاوند نگذشته بود که عمر، خلیفه دوم توسط یک ایرانی کشته شد و در شهرها و مناطق مختلف ایران هرگاه فرصتی پیش می آمد مردم سر به شورش و طغیان بر می داشتند و در این رهگذر قیام های متعددی علیه سلطه بیگانگان شکل گرفت که از عمده آنها می توان به قیام مختار، قیام عبدالرحمن بن اشعث، مبارزات خوارج، قیام زید و یحیی و مهمتر از همه قیام بزرگ ابومسلم خراسانی اشاره کرد که در همه این قیام ها ایرانی ها نقش داشتند و ابومسلم نیز به کمک ایرانیان توانست طومار خلافت اموی را در هم پیچیده و دست خونریز عمال و کارگزاران اموی را از جان و مال و ناموس مردم ایران کوتاه کند.

مقدمه

پژوهش درباره شخصیتی چون ابومسلم خراسانی که سرگذشت او با روایات مختلفی در آمیخته و گاه در حد پرستش ستایش شده است برای پژوهشگری که در صدد بازسازی رویدادهای زندگی او و چگونگی آشنایی او با داعیان عباسی و پیوستن او به شبکه دعوت عباسیان است، دشوار می نماید. درباره ابومسلم با دو گونه روایات روبرو هستیم. روایاتی که بی گمان، عباسیان در ساختن و پراکندن آن دست داشته اند و در آنها، حقایق را در میان شایعات و ابهامات، تا حدی پوشانده و تحریف کرده اند و دیگر، روایاتی که سرگذشت قهرمانانه ابومسلم را به گونه ای افسانه آمیز در قالب داستان ها و قصه های ایرانی بیان می کنند. افزون بر اینها، اوضاع سیاسی اجتماعی دوران ابومسلم و همچنین اوضاع خراسان در دوره ضعف بنی امیه

چندان بوضوح روشن نیست و به سختی می توان درباره بسیاری جنبه های قیام عباسی و چگونگی پیوستن ابومسلم به عباسیان و حوادث دیگر آن، سخن گفت. در همه مآخذهای که به ذکر حوادث آن دوره پرداخته اند اشاراتی به ابومسلم شده است ولی بخصوص درباره نژاد و خاستگاه ابومسلم و پیوند بعدی او با شبکه داعیان عراق و خراسان روایات گوناگون و گاه متضادی نقل شده است که درباره درستی یا نادرستی آنها به یقین نمی توان سخن گفت. بررسی نژاد و خاستگاه ابومسلم با ماجرای پیوند او با دعوت ضد اموی عباسی به هم آمیخته و پژوهش درباره هر یک، بی دیگری ممکن نخواهد بود. دستگاهی که رجال دعوت پدید آورده بودند بسیار پیچیده و پنهان بود و طبعاً جز برخی آگاهی های پراکنده و روایات گاه متناقض چیزی در دست نداریم. دستگاه داعیان عباسی با دقت طرح ریزی شده بود و سخت تحت مراقبت قرار داشت و همه کسانی که در این قضایا دست داشتند از نظر اهداف و شیوه ها و سنت های اجتماعی که آنان را به این جنبش پیوند می داد، یکسو و متحد نبودند و طبیعی بود که برخی فعالیت ها را از یکدیگر پنهان کنند. در این مقاله، ضمن شرح مختصری از اوضاع سیاسی اجتماعی ایران از ابتدای آمدن اعراب و اسلام تا زمان ظهور ابومسلم، کوشیده شده به مسائل دیگری چون زمینه های پیدایش قیامها و جنبش های ضد اموی و همراهی ایرانیان با این گونه حرکتها، شکل گیری جنبش های دینی و سیاسی عصر اموی، آغاز دعوت شیعه و طلوع نهضت عباسی پرداخته شود و سپس موضوع ابومسلم خراسانی و نحوه آشنایی او با شبکه داعیان و چگونگی پیوستن او به عباسیان مورد بررسی قرار گیرد. امید است مفید واقع گردد.

اوضاع سیاسی اجتماعی ایران و اسلام از سقوط ساسانیان تا ظهور ابومسلم خراسانی

در همان ابتدای ورود اعراب و اسلام به ایران و سقوط کامل دولت ساسانی، ایرانیان در برابر آنان سه گروه شدند:

گروهی از آنان که بیشتر شامل روحانیون زرتشتی بودند از ایران دل کردند و برای حفظ دین آباء و اجدادی خود به هندوستان رفتند.¹ گروهی در ایران ماندند و با قبول جزیه و خراج و مشقت های فراوان سعی کردند دین و آئین اجداد خود را حفظ کنند. این گروه بیشتر به روستاها پناه بردند و چندان وضع خوشی نداشتند چرا که در برابر زمین هایی که در اختیارشان بود می بایستی مالیات می پرداختند که این مالیات هر ساله سنگین تر می شد و در بین اشراف عرب تقسیم می شد و مردم را در فقر و بیچارگی نگه می داشتند و به همین دلیل بسیاری از آنان تصمیم گرفتند مسلمان بشوند که جزیه از گردنشان برداشته شود و این امر از طرف خلفای اموی و کارگزاران ایشان با مخالفت هایی روبرو شد.² گروه سوم از ایرانی ها، کسانی بودند که در همان ابتدای ورود اعراب به ایران مسلمان شدند و جالب این است که مسلمان شدن ایرانی ها از طبقه کارمندان و دهقانان شروع شد. ظاهراً به این دلیل که ایشان در دوره ساسانی امتیازاتی داشتند که در دوره اسلامی هم نمی خواستند آن امتیازات را از دست بدهند. از جمله اینکه در دوره ساسانی از پرداخت مالیات معاف بودند و حتی پرداخت مالیات را نوعی توهین در حق خود می دانستند و بدنبال آن یکسری امتیازات اجتماعی هم داشتند. بنابراین برای

1. ذبیح الله صفا: قهرمانان استقلال ایران، تهران، انتشارات هیرمند، 1385، ص 22

2. عبدالحسین زرین کوب: آشنایی با تاریخ ایران، تهران، سخن، 1385، ص 224

حفظ این امتیازات در دوره اسلامی، زودتر از سایر طبقات جامعه، مسلمان شدند.¹ در ضمن این سالها، در خود حکومت عرب هم تغییراتی حاصل شد. به این معنی که حکومت خلفای راشدین از بین رفت و جماعتی بنام بنی امیه بر سر کار آمدند که معتقد به نوعی برتری نژادی عرب بودند و هدف آنها برقراری یک حکومت غربی خالص بود مبتنی بر اشرافیت عرب، یعنی بر خلاف چیزی که اسلام و قرآن آورده بود که عرب بر عجم و قریشی بر حبشی هیچگونه امتیازی ندارد، آنان معتقد بودند که عرب، قوم برتر است و همه مردم برای بندگی و بردگی عرب خلق شده اند و هر کس را که از نژاد و زبان عرب نبود، زر خرید و موالی خود می دانستند و در این راه از هر گونه تحقیر و توهینی در حق ایرانیان دریغ نمی کردند و عمال و کارگزاران ایشان در شهرهای مختلف ایران چیزی جز ظلم و ستم و کشتار و غارت چیزی از آنها سر نمی زد و هر روز در خراسان و عراق و جاهای دیگر فرقه تازه ای بوجود می آمد که دعوی رسیدن به خلافت داشت.

در همان ابتدای کار امویان، مخالفان دو دسته شدند: برخی از آنان راست گرامی افراطی شدند. و بعضی دیگر چپ گرای افراطی. راست گرایان، پیروان و دوستداران سادات بودند که می گفتند سادات از خویشان پیامبرند و خلافت حق ایشان است و چپ گرایان می گفتند در اسلام برتری نیست و هر کس که مسلمان مومنی باشد و در راه اسلام شمشیر بزند می توان او را امیرالمؤمنین دانست. این دسته خوارج نامیده شدند.²

این دو گروه، زمانی که ظلم و بیداد بنی امیه به نهایت رسیده بود، فعالیت ضد اموی خود را آغاز کردند و گروهی از ایرانیان هم با خوارج و گروهی هم با سادات همراه شدند، مثلاً ابومسلم از کسانی بود که با پیروان سادات همراه شد. از جمله کسانی که خلافت بنی امیه را بر حق نمی دانستند، بنی هاشم یعنی خانواده پیامبر اسلام بودند³ و البته اختلاف بین هاشم و بنی امیه ریشه دار بود. اختلاف آنان از زمان جاهلیت سرچشمه می گرفت. به این صورت که خاندان عبدمناف از قوی ترین تیره های قریش بودند. امویان و هاشمیان، هر دو از شاخه های قوم عبدمناف می باشند ولی تعداد امویان بیشتر از هاشمیان بود و تعداد رجال برجسته هم میان آنان فزون تر بود. پیش از اسلام، امویان به بزرگی شهرت داشتند و پیشوای آنان حرب بن امیه، پدر ابوسفیان و جد معاویه بود که در جنگ الفجار در دوران پیش از اسلام، سمت فرماندهی داشت و بر دو تیره هاشمی و اموی حکومت می کرد. همین که پیامبر از میان هاشمیان برآمد، امویان از این پیش آمد برآشتند و با پیامبر به ستیزه برخاستند تا جایی که او را مجبور به مهاجرت کردند.⁴

ایرانی ها که از یک طرف از بنی امیه نفرت داشتند و ناراضی بودند و از طرف دیگر به حکومت نژادی معتقد بودند و خلافت را حق بنی هاشم می دانستند از آنان حمایت می کردند. در واقع حمایت ایرانی ها از بنی هاشم در این دوره، بیشتر یک تدبیر سیاسی بود برای خلاصی از سلطه بنی امیه. چرا که ایرانی ها برای رهایی از سلطه بنی امیه در این زمان با توجه به مقتضیات و شرایط وقت، مجبور بودند که شخص خلیفه یا پادشاه را از میان اعراب برگزینند و خود، پشتیبان او باشند تا ظاهراً او حاکم باشد و خودشان در باطن حکومت کنند.⁵ یعنی مقصود ایرانیان بیشتر این بود که کسی را روی

1. همان، ص 223

2. عبدالحسین زرین کوب: آشنایی با تاریخ ایران، ص 225.

3. غلامحسین یوسفی: ابومسلم سردار خراسانی، تهران، انتشارات فرانکلین، 2536 شاهنشاهی، ص 46.

4. جرجی زیدان: تاریخ آمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، 1369، ص 69

5. حبیب الله امین: نهضت شعوبیه، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، 1383، ص 157.

کار بیاورند که دست نشانده آنها باشد و به دلخواه آنان رفتار کند تا بدینوسیله حکومت را از سلطه بنی امیه خارج کنند و چون بنی هاشم از اعراب بودند و از خویشان پیامبر محسوب می شدند و طرفداری از ایشان در نظر مسلمانان، رنگ و بوی حمایت از دین داشت، از آنان حمایت می کردند و در واقع از اواخر دوره عثمان که اختلاف میان مسلمانان شدت گرفت تا پایان دوره اموی که ابو مسلم ظهور کرد، ایران یک روز از شورش و طغیان و کشتار خالی نبود. بطوری که در همان سال ۳۸ هجری مردم فارس شوریدند، در آغاز حکومت معاویه در سال 41 هجری، هرات آشفته شد و بعد بخارا و سیستان و گرگان و بخصوص خراسان که در این زمان همواره دچار نا آرامی و شورش بود و البته حکام عرب نیز به شدت این شورش ها را سرکوب می کردند¹ و این وضعیت ادامه داشت تا ظهور ابومسلم خراسانی و قیام او در خراسان که به سلطه امویان پایان داد.

آنچه زمینه ساز قیام های ضد اموی و همراهی ایرانیان با آنان شد

اعراب، پیش از اسلام چون بصورت قبیله ای زندگی می کردند و هیچگاه ملت واحدی تشکیل نداده بودند، تعصب آنها هم، همان تعصب قبیله ای بود و هیچگاه صحبت از برتری عربستان بر سایر ممالک در میان نبود، اما بعد از آنکه اعراب بر دو دولت عظیم ایران و روم غلبه پیدا کردند، کم کم این حس در آنان ایجاد شد که این فتوحات در نتیجه اسلام بدست آمده و عرب چون ناشر این دین بوده، بر سایر اقوام برتری دارد و برتری خود را نسبت به غیر عرب اینگونه استدلال می کردند که مثلاً به ایرانی ها می گفتند:

«ما نه تنها شما را از بردگی و اسارت آزاد کردیم، بلکه از کفر و شرک هم نجات دادیم و مسلمان نمودیم و در این راه جان خویش را فدا ساختیم و همین کافی است که از شما برتر باشیم!»²

در این راستا، ایرانیان را بخصوص، بسیار تحقیر می کردند و آنان را «موالی» می خواندند. هر کس پدرش عرب و مادرش ایرانی بود، او را «هجین» می نامیدند³ که به معنی فرومایه است و در کنار «موالی» به معنی بندگان آزاد شده و «عجم» به معنی گنگ، مفهومی توهین آمیز داشت. اگر یک نفر از موالی، عربی را در راه پیاده می دید و خود بر اسب سوار بود، وظیفه داشت مرکب خود را در اختیار او گذارد و خود، پیاده در رکاب او گام بردارد. جنگی که پیش می آمد ایرانی ها را به جنگ می بردند ولی از غنائم بهره ای به آنان نمی دادند. قضاوت و حکومت مخصوص عرب بود و هیچ ایرانی ای به اینگونه مقامات نمی رسید و در حقیقت حکومت اشرافی بنی امیه، ایرانی ها را از تمام حقوق مدنی شان محروم می ساخت.

با ایرانی ها در یک صف راه نمی رفتند. تشییع جنازه یک نفر ایرانی را بر خود ننگ می شمردند و نماز گزاردن پشت سر امام غیر عرب را صحیح نمی دانستند و حتی اهانت را به جایی رسانده بودند که سه چیز

را موجب بطلان نماز می دانستند: سگ، الاغ و مولی.⁴

ایرانی ها در برابر این رفتار عرب، احساس حقارت می کردند. در کنار این تحقیرها و توهین ها، خشونت های بی اندازه عمال و کارگزاران بنی امیه در گوشه و کنار این سرزمین، هر چه بیشتر

1. ذبیح الله صفا: بهرمان استقلال ایران، ص 21.

2. جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلام، ص 698.

3. غلامحسین یوسفی: ابومسلم سردار خراسانی، ص 16.

4. عسکر حقوقی: تاریخ اندیشه های سیاسی در ایران، تهران، هیرمند، ۱۳۷۶، ص ۲۰۹.

بذر نارضایی را در دل مردم ایران بارور می کرد و زمینه ساز نهضتی بزرگ می شد. از قساوت ها و خشونت های عمال حجاج، داستان های شگفت آوری در تاریخ وجود دارد که حکایت ذیل نمونه ایست که مسعودی در مروج الذهب آورده است. می نویسد «مردم اصفهان چند سالی نتوانستند خراج مقرر را بپردازند. حجاج، عربی را به ولایت آنجا بر گماشت و از او خواست تا خراج اصفهان را جمع آوری کند. عرب به اصفهان رفت و ده روز به آنان مهلت داد و ده نفر را هم بعنوان ضامن خواست. چون در موعد مقرر خراج را نپرداختند و بهانه آوردند، دستور داد کسانی را که ضمانت کرده بودند حاضر کردند و یکی از آنها را پیش آورده گردنش بزد و بر آن نوشت: فلان پسر فلان تعهد خود را انجام داد و سر را در کیسه ای نهاد، مهر زد!»¹

و یا نمونه دیگری که گردیزی آورده چنین است:

در سال ۹۸ هجری، مردم گرگان از اسلام روی گردان شدند. یزید بن مهلب لشکر بساخت و به گرگان رفت. مردم گرگان به کوه گریختند و یزید از پس ایشان در کوه شد و دوازده هزار مرد از ایشان بکشت و سوگند خورد تا به خون گرگانیان آسیاب نگرداند و آرد نکند و نان نپزد و نخورد، از آنجا نرود. و چون مردم همی کشتند و خون هاشان بفسرد و از جا نمی رفت، پس یزید را گفتند تا بفرمود آب افکندند و آسیاب بگشت و آرد کردند و نان پختند و او بخورد تا سوگند خویش راست کرد. پس از آن هم شش هزار برده از گرگانیان بگرفت و همه را به بندگی فروختند.²

این خشونت ها و کشتارها، در کنار آن تحقیرها و توهین هایی که در حق ایرانی ها اعمال می شد و همچنین اختلافاتی هم که بین خود اعراب بعد از رحلت پیامبر ایجاد شده بود و در دوره بنی امیه اوج گرفته بود، همه، زمینه ساز قیام ها و نهضتهایی شد که بر ضد بنی امیه شکل گرفت و اغلب آنها یا در ایران شکل می گرفت و یا بوسیله ایرانیان تقویت و حمایت می شد.

شکل گیری نهضت های سیاسی - دینی عصر اموی

در نتیجه توهین ها و تحقیرها و خشونت های بی اندازه امویان، ایرانیان به ستوه آمده، به فعالیت های ضد اموی پرداختند و مردم را نهانی به قیام بر ضد بنی امیه خواندند و هر جا کسی بر ضد امویان قیام می کرد ایرانیان با او همراه می شدند. همینکه مختار به خونخواهی حسین بن علی برخاست و بنام محمد بن حنفیه قیام کرد، قریب بیست هزار تن از ایرانیان مقیم بصره و کوفه گرد او را گرفتند. وقتی اشعث، سر به طغیان برداشت، با او یار شدند، همچنین وقتی یزید بن مهلب قیام کرد، در شمار یاران وی در آمدند، زیرا هدفشان این بود که دولت اموی را از میان بردارند.³ وقتی دعوتگران عباسی فعالیت خود را آغاز کردند، با آنان همراه شدند و از مذهب شیعه حمایت و پیروی کردند و در کار دعوت عباسی کوشیدند و پیشوایان این نهضت نیز که از کینه و نفرت ایرانیان نسبت به امویان خبر داشتند، به زیرکی، از آن برای پیشرفت کار خود سود جستند. در واقع از همان ابتدای کار بنی امیه، ایرانیان به مقابله پرداختند و در این رهگذر، جنبش ها و مقاومت های متعددی شکل گرفت. گاهی این مقاومت ها در میدان جنگ صورت می گرفت، مثل شرکت در قیام مختار، گاهی نهضتی دینی پیش می آوردند و به مذهب نیاکان خود باز می گشتند و یا دین تازه ای علم می کردند، مانند نهضت های بابک خرم دین در آذربایجان، المقنع در ماوراء النهر، بهافرید در خراسان، قرمطیان و مانند آن، گاهی

1. علی بن حسین مسعودی: مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۱۷۴.

2. مهدی علایی حسینی: ابو مسلم از واقعیت تا افسانه، مشهد، قدس رضوی، ۱۳۷۵، ص ۴۴.

3. حسن ابراهیم حسن: تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده ج اول، تهران، جاویدان، ۱۳۷۶، ص ۴۳۱.

در دین اسلام تصرفی می کردند و اصولی پیش می گرفتند که باعث رهایی آنان از قید تسلط بنی امیه باشد مانند نهضت‌های علویان، زیدیان، شیعه، معتزله و مانند آن، که همواره مردم ایران با گرایش به آنان در پی آزادی خویش بودند. اما پس از گذشت حدود یکصد سال که اوضاع بدین قرار بود سرانجام راه دیگری در پیش گرفتند و آن این بود که حکومت را به خود عرب واگذارند اما قدرت را از خاندان زورگوی بنی امیه بگیرند و به خاندان بی‌آزارتری بسپارند و در ضمن در اساس حکومت عرب رخنه کنند و رشته امور را بدست گیرند و بدین طریق به بیدادگری بنی امیه پایان دهند. پیشوای یک چنین نهضتی ابومسلم خراسانی بود که به کمک ایرانی‌ها، بخصوص خراسانی‌ها و البته اعراب ناراضی، حکومت بنی امیه را ساقط کرد و عباسیان را بر سر کار آورد و ایرانی‌ها برای مدتی رشته امور را بدست گرفتند.¹ در واقع قیام ابومسلم را می‌توان مهمترین مقاومت مسلحانه ضد عرب دانست که بعد از مقاومت‌های محلی در ایران، علیه بنی امیه شکل گرفت و به نتیجه رسید.²

آغاز دعوت شیعه

فرزندان علی بن ابیطالب از مخالفان سرسخت بنی امیه بودند. نخستین بار حسن بن علی پس از شهادت پدرش مدعی خلافت شد ولی به زودی در سال 41 هجری از خلافت دست کشید. شیعیان علی در کوفه، از این وضع بر آشفتند و بر ضد معاویه شورش کردند ولی سرکوب شدند. پس از کشته شدن حسین بن علی در کربلا، شیعیان به خونخواهی حسین برخاسته، خود را توابین نامیدند. در این زمان مختار از وضع آشفته استفاده کرد و بنام محمد بن حنفیه، برادر پدری امام حسین، قیام کرد و به کمک ایرانیان قاتلان حسین بن علی را کشت. در واقع دعوت شیعه ابتدا در همین زمان توسط محمد بن حنفیه، برادر پدری حسین بن علی آغاز شد.³ محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب بود از زنی از طایفه حنفیه.

در حقیقت شیعیان، بعد از قتل حسین بن علی دو دسته شدند. دسته‌ای خلافت را از آن علی بن حسین (زین العابدین) می‌دانستند و به امامیه معروف شدند و دسته‌ای خلافت را از آن، محمد بن حنفیه، برادر امام حسین می‌دانستند که به هاشمیه معروف شدند. در این میان پسر عموهای پیامبر نیز برای بدست آوردن قدرت تلاش می‌کردند.⁴

باری، محمد بن حنفیه در این زمان دعوت شیعه را آغاز کرد و مدتی بصورت سری و پنهانی به دعوت خویش ادامه داد و پس از اینکه در سال ۸۱ هجری محمد بن حنفیه در گذشت، پسرش ابوهاشم کار دعوت را ادامه داد و در واقع او اولین کس از خاندان رسول است که توانست تبلیغات شیعه را سازماندهی کند و برای تشکیلات شیعه نظمی بوجود آورد.⁵

انتقال امامت و رهبری دعوت شیعه از علویان به عباسیان

زمانیکه ابوهاشم، عبدالله بن محمد بن حنفیه رهبری تشکیلات شیعه را به عهده داشت، خلیفه وقت، سلیمان بن عبدالملک، هفتمین خلیفه اموی بود که در سال ۹۸ هجری ابوهاشم را به دمشق فرا خواند. پس از ملاقاتی که بین آنان روی داد، سلیمان از قدرت بیان و نفوذ کلام ابوهاشم که پنهانی دعوت شیعه را رهبری می‌کرد، نگران شد و تصمیم گرفت او را از میان بردارد. بنابراین کسی را مأمور کرد که در بازگشت او، در راه حمیمه وی را با شیری زهر آلود مسموم گرداند. وقتی ابوهاشم احساس خطر کرد و دانست که توطئه‌ای علیه او در کار است به حمیمه شام، نزد یکی از بنی اعمام خویش یعنی

1. سعید نفیسی: تاریخ خاندان طاهری، تهران، اساطیر، 1386، ص 29.

2. عبدالحسن زرین کوب: روزگاران، تهران، سخن، 1378، ص 320.

3. غلامحسین یوسفی: ابومسلم سردار خراسانی، ص 46.

4. جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلام، ص 750.

5. اقبال یغمایی: ابومسلم خراسانی، تهران، فرهنگ و هنر، 2535 شاهنشاهی، ص 3.

محمد بن علی بن عبدالله بن عباس رفت و رهبری دعوت شیعه را پس از خودش به او واگذار کرد¹ و از او خواست که در سال صدم هجری دعوت خویش را آغاز کند. در واقع ابوهاشم که مسئولیت رهبری دعوت شیعه از طرف پدرش محمد بن حنفیه به او واگذار شده بود، در سال نود و هشت هجری طی ملاقاتی با محمد بن علی و در حضور پیروانش از حق رهبری صرف نظر کرد و مسئولیت رهبری دعوت شیعه را به محمد بن علی از بنی عباس واگذار نمود و وصیت کرد پیروانش پس از او، محمد بن علی را به رهبری بشناسند. وقتی ابوهاشم درگذشت، پیروانش با محمد بن علی بیعت کردند و به او پیوستند و از این پس بنی عباس با زیرکی، از یک طرف از محبوبیت علویان برای پیشرفت و گسترش دعوت خود سود جستند و از طرف دیگر با استناد به اینکه ابوهاشم در حضور پیروان خویش از حق رهبری صرف نظر کرده و آن حق را به عباسیان تفویض نموده، علویان را کنار زدند و بتدریج شیعیان علی که در فارس و عراق و خراسان بنام علویان دعوت می کردند، خواه ناخواه انتقال رهبری دعوت را به عباسیان پذیرفتند.²

در مورد اینکه ابوهاشم امر دعوت را پس از خودش به عموزادگان خویش یعنی عباسیان واگذار نمود ممکن است این سؤال پیش آید که چرا ابوهاشم از خاندان خود یعنی علویان چشم پوشید و کسی از خاندان خود را جانشین خویش نساخت؟ شاید دلیل آن این باشد که گویی در اواخر قرن اول هجری، عباسیان به لحاظ سیاسی بیش از علویان فعالیت داشتند و نفوذ و قدرت بیشتری هم داشتند و بیشتر هم به قدرت متمایل بودند و شاید ابوهاشم پنداشته بود که در خاندان او کسی نیست که برای بسط قیام و دعوت و نشر آن کاری بتواند بکند و از این رو عموزادگان عباسی خویش را بر علویان ترجیح داد.³

طلوع نهضت عباسی

پس از آنکه ابوهاشم، امر دعوت را به محمد بن علی واگذار کرد و اندکی بعد درگذشت، پیروان و شیعیان او طبق وصیتش به محمد بن علی پیوستند و او در سال صدم هجری دعوت عباسی را آغاز نمود و فرستادگانی را از همان محل استقرار خود در حمیمه شام، برای نشر دعوت خویش به شهرهای مختلف فرستاد و دوازده تن را نیز بعنوان نقیب (سرکرده) برگزید که اعمال داعیان عباسی از طرف این نقیبان و همچنین هفتاد تن از شیوخ رهبری می شد.⁴

بدین ترتیب دعوت عباسی که بصورت پنهانی صورت می گرفت، سالها پیش از آمدن ابومسلم به عرصه، در حمیمه شام آغاز شده بود و امام عباسی در این راه تدابیری بکار می برد که در پیشرفت کارشان بسیار مؤثر بود. از جمله اینکه وقتی محمد بن علی، نخستین مبلغان خویش را به اطراف فرستاد، به آنها سفارش کرد که در دعوت خود، نام شخص معینی را نبرند بلکه دعوت بر مبنای «الرضا من آل محمد» باشد که به این ترتیب مردم ترغیب می شدند با هر کسی از خاندان پیامبر که مورد اتفاق عموم بود بیعت کنند که هم شامل علویان می شد هم عباسیان. دعوت ابومسلم هم در خراسان بر همین مبنا بود.⁵ روش تبلیغ آنها هم به این صورت بود که نخست شرحی از اسلام و محسنات آن بیان می کردند سپس به ذکر معایب بنی امیه و انحراف آنان از دین اسلام می پرداختند و آنگاه از فضائل آل محمد و اهل بیت می گفتند.⁶

دیگر اینکه امام عباسی به مبلغان خود دستور داده بود که بیشتر به ایرانی ها توجه کنند و به این ترتیب آنان به زیرکی از نارضایی ایرانیان، حس کینه توزی و بدبینی ایرانیان نسبت به بنی امیه استفاده کردند و آنها را بر ضد بنی امیه شورانیدند و به همین دلیل هم بود که بعدها که ابراهیم امام ابو مسلم را مأمور

1. علی بن حسین مسعودی: التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده

2. غلامحسین یوسفی: ابومسلم سردار خراسانی، ص 50.

3. حسن ابراهیم حسن: تاریخ سیاسی اسلام، جلد دوم، ص 287.

4. محمد جواد مشکور: فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، انتشارات قدس رضوی، 1375، ص 287.

5. غلامحسین یوسفی: ابومسلم سردار خراسانی، ص 52.

6. محمد جواد مشکور: فرهنگ فرق اسلامی، ص 288.

نشر دعوت در خراسان نمود به او نوشت: «اگر بتوانی هر کس را که به زبان تازی سخن می گوید بکش».¹ از این سخن پیداست که ابراهیم امام و سایر عباسیان از همین راه ایرانیان را با خود همراه نمودند.

بطور کلی ایام دعوت عباسیان را می توان به دو دوره تقسیم کرد:

(۱) دوره اول، که از سال صدم هجری یعنی ابتدای قرن دوم شروع می شود. در این دوره دعوت عباسی بصورت پنهانی صورت می گرفت و وسیله ی اعمال قدرت نداشت و این دوره تا ظهور ابومسلم خراسانی ادامه داشت.

(۲) دوره دوم، که با ظهور ابو مسلم آغاز می شود و به سقوط نهایی دولت اموی و استقرار دولت عباسی منجر می شود. در این دوره مبارزه ی بنی عباسی از میدان تبلیغ به میدان عمل در آمده و زد و خوردهایی در عراق و خراسان صورت گرفت و در نهایت دولت امری از پای درآمد.²

دعوتگران بنی عباس

بعد از اینکه محمد بن علی در سال صدم هجری، دعوت خویش را از حمیمه شام آغاز کرد، دعوتگران خویش را از آنجا به نقاط مختلف فرستاد. «میسره» را به عراق فرستاد و چند تن دیگر از جمله «ابوعکرمه سراج» را به خراسان گسیل کرد³ که بعنوان بازرگان و در جامه ی بازرگانان، بصورت پنهانی به دعوت عباسیان می پرداختند و چنان وانمود می کردند که هدفی جز تجارت ندارند و در این زمان حاکم خراسان شخصی بود بنام «جراح بن عبدالله» که از جانب خلیفه اموی حاکم آنجا بود.

در سال ۱۰۵ هجری، میسره، دعوتگر عراق درگذشت و شخصی بنام «بکیر بن ماهان» جانشین وی شد⁴ بکیر بن ماهان یکی از پیروان عباسی بود که از همان سال ۱۰۵ هجری در کوفه به بیعت عباسیان در آمد و سالها به تبلیغ دعوت عباسی پرداخت. در همان سال ۱۰۵ هجری، امام عباسی پنج تن دیگر را که «سلیمان بن کثیر» یکی از آنان بود، به خراسان فرستاد و گروه بسیاری، دعوت ایشان را پذیرفتند و در این زمان حاکم خراسان «جنید» نام داشت.

در سال ۱۰۶ هجری، محمد بن علی شخصی بنام «ابو محمد زیاد» را به خراسان فرستاد.⁵ در آن هنگام حاکم خراسان اسدبن عبدالله بود که پس از مدتی ابو محمد زیاد را دستگیر کرده بقتل رسانید.

در سال ۱۰۷ هجری، بکیر بن ماهان از عراق چند نفر را برای نشر دعوت عباسی به خراسان فرستاد که آنها نیز توسط اسدبن عبدالله حاکم خراسان بقتل رسیدند.⁶

در سال ۱۰۹ هجری، شخصی بنام خدش، برای تبلیغ دعوت عباسی به خراسان فرستاده شد که گویند در سال ۱۱۸ هجری، اسد بن عبدالله حاکم خراسان او را نیز دستگیر کرده و بقتل رساند.⁷

۱. ابن قتیبہ دینوری: امامت و سیاست، ترجمه ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰، ص ۳۴۲.

۲. حسن ابراهیم حسن: تاریخ سیاسی اسلام، جلد دوم، ص ۳۳.

۳. محمد جریر طبری: تاریخ الرسل و الملوك ابو القاسم پاینده، جلد دهم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵، ص ۳۹۶۴.

۴. عزالدین ابن اثیر: تاریخ کامل، ترجمه سید محمد حسین روحانی، جلد هفتم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶، ص ۲۹۵۷.

۵. حسن ابراهیم حسن: تاریخ سیاسی اسلام، جلد اول، ص ۴۳۷.

۶. عزالدین ابن اثیر: پیشین، ص ۲۹۷۰.

۷. رسول جعفریان: تاریخ ایران اسلامی، جلد اول، تهران، اندیشه معاصر، ۱۳۷۷، ص ۲۵۹.

در سال ۱۲۰ هجری، امام محمد بن علی، بکیر بن ماهان را از عراق به خراسان فرستاد^۱ که بعد از مدتی در سال ۱۲۴ هجری، به کوفه بازگشت. در سال ۱۲۵ هجری، امام عباسی درگذشت و فرزند ارشدش ابراهیم امام، عهده دار رهبری دعوت شد.

ابراهیم امام دوباره بکیر بن ماهان را به خراسان فرستاد که بعد از مدتی در سال ۱۲۷ هجری به ابراهیم امام نامه ای نوشت و گفت که در بستر مرگ است و ابوسلمه را به جانشینی برگزیده است. ابراهیم امام نیز سرپرستی پیروان را در خراسان به ابوسلمه سپرد.^۲ ابوسلمه، داماد بکیر بن ماهان و اولین کسی است که در دولت عباسی به مقام وزارت رسید.^۳ در سال ۱۲۷ هجری که دولت اموی سخت گرفتار مشکلات گوناگون بود و ابراهیم امام از دور به دقت اوضاع خراسان در زیر نظر داشت، فرصت را مناسب دید و ابومسلم خراسانی را که نوزده سال بیشتر نداشت، مأمور خراسان نمود و نامه ای هم به یاران خود در خراسان نوشت که از ابو مسلم حرف شنوی داشته باشند، اما زمانی که ابو مسلم به خراسان رفت، بزرگان شیعه از جمله سلیمان بن کثیر، او را به رهبری نپذیرفتند و گویا علت آن، جوانی ابومسلم بود که باعث شده بود آنان او را برای چنین کار بزرگی مناسب نبینند و تنها زمانی که ابراهیم امام در حضور یاران خود بار دیگر ابومسلم را تأیید کرد،^۴ او توانست در خراسان کار خود را آغاز کند و نهایتاً در سال ۱۲۹ هجری دعوت خود را در خراسان آشکار سازد.

وقتی ابراهیم امام، ابومسلم را مأمور نشر دعوت در خراسان نمود بدو دستوری نوشت بدین مضمون: «ای ابو عبدالرحمن، تو یکی از خاندان ما هستی. سفارش مرا به یاد داشته باش. این قبیله ی یمنی را بنگر و حرمت بدار و میانشان اقامت کن که خدا کار ما را جز به کمک آنها به کمال نمی رساند. این قبیله ربیعیه را بنگر و از کارشان بدگمان باش. این قبیله مضر را بنگر که از دشمنان همسایه ی تواند. هر کس از آنان را که به کارش بدگمان شدی یا چیزی از او در خاطرت افتاد، خونس را بریز. اگر توانستی زبان عربی را از خراسان براندازی، برانداز. هر نوسالی را اگر به پنج وجب رسید و از او بدگمانی شدی او را بکش. با این پیر یعنی سلیمان بن کثیر مخالفت مکن و نافرمانی او مکن و چون کاری به نظر تو پیچیده آمد از من، به او بسده کن.»^۵ ابو مسلم با این دستور از پیش ابراهیم امام بیرون آمد و به خراسان رفت و بر طبق آن عمل نمود.

انتخاب خراسان

خراسان که در آن دوره مهد دعوت عباسی به شمار می رفت، ایالت وسیعی بود که به دو برابر خراسان فعلی می رسید.^۶ بطور خلاصه دلایل انتخاب خراسان برای نشر دعوت عباسی را می توان اینگونه دانست:

۱) بعد از فتح ایران توسط اعراب، طوایف مختلف عرب به ایران آمدند و هر طایفه ای در ناحیه ای از ایران ساکن شد. در خراسان هم طوایف مختلف قحطانی و عدنانی ساکن بودند که این طوایف از زمان جاهلیت بین خود اختلافاتی داشتند. این اختلافات در دوره ی بنی امیه شدت گرفته بود و همواره

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، جلد دهم، ص 4224.

۲. عز الدین ابن اثیر، تاریخ کامل، جلد هفتم، ص ۳۱۹۹.

۳. عباس اقبال آشتیانی: تاریخ ایران پس از اسلام، تهران، نامک، ۱۳۸۰، ص ۸۳.

۴. عز الدین ابن اثیر: تاریخ کامل، جلد هفتم، ص 3208.

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، جلد دهم، ص 4501.

۶. حسینعلی ممتحن: نهضت شعوبیه، ص 158.

بین این طوایف عرب در خراسان زد و خوردهایی صورت می گرفت و اوضاع خراسان را بسیار آشفته کرده بود و این آشفتگی به عباسیان فرصت می داد تا عناصر ناراضی عرب را هم مانند ایرانیان به خود جلب کنند.

اهمیت این موضوع برای عباسیان به حدی بود که امام عباسی از بین نقبای دوازده گانه ی خود، چهار تن را فقط از ایرانی ها انتخاب نمود و بقیه از اعراب ناراضی بودند.¹ بنابراین یکی از دلایلی که خراسان را مناسب فعالیت های ضد اموی عباسیان می کرد همین درگیری های قبیله ای عرب در خراسان بود.

(۲) دلیل دیگر که خراسان را مناسب فعالیت های عباسیان می کرد دور بودن خراسان از مرکز خلافت بود که باعث می شد خلفای اموی نفوذ کمتری در آنجا داشته باشند.²

(۳) شورش هایی که در آن زمان در غرب ایران صورت گرفته بود و بخصوص شورش خوارج، توجه خلفای اموی را به خود جلب کرده بود و باعث شده بود برای مدتی خراسان از حیطه ی نفوذ و قدرت آنان خارج گردد.

(۴) نکته ی دیگر اینکه از آنجا که امامان عباسی بر روی جلب ایرانی ها به نهضت ضد اموی خویش سرمایه گذاری کرده بودند وعده ی ناراضیان در خراسان بسیار بود، آنجا را مرکز خوبی برای فعالیت های تبلیغی خویش تشخیص دادند و باید توجه داشت که بیشتر اعراب ساکن خراسان هم در آن زمان تا حد زیادی رنگ و بوی ایرانی گرفته بودند مثلاً همسر ایرانی داشتند، نوروز و مهرگان را جشن می گرفتند، زبان فارسی را می فهمیدند و حتی می توانستند به آن سخن بگویند.³ همچنین خراسان از دیرباز محل نفوذ هاشمیان بود و از این جهت نیز مناسب فعالیت های ضد اموی به شمار می رفت.

ابومسلم

در بازه احوال ابومسلم روایات مختلفی وجود دارد. برخی او را کرد، ترک، عرب، و اصفهانی دانسته اند. برخی او را از فرزندان بزرگمهر و اعقاب گودرز می دانند.⁴ نام اصلی او در اکثر منابع، ابراهیم بن عثمان آمده که بعد از پیوستن او به عباسیان و زمانی که ابراهیم امام تصمیم گرفت او را با مأموریت نشر دعوت به خراسان بفرستد، نام او را به عبدالرحمن بن مسلم تغییر داد⁵ و او را با کنیه ی ابومسلم به خراسان فرستاد. ظاهراً دلیل تغییر نام این بوده که در آن زمان در بین شیعیان، عثمان نام خوشایندی نبوده و امام عباسی مصلحت را در این دیده که نام وی را تغییر دهد و او را با نام دیگری به خراسان بفرستد. نام او در یک سکه هم که مربوط به همان دوران است، عبد الرحمن بن مسلم ذکر شده است. البته برخی منابع برای او یک نام ایرانی هم ذکر کرده اند، بهزادان فرزند ونداد هرمزد. محل تولد ابومسلم را هم متفاوت ذکر کرده اند. برخی منابع او را اهل روستایی اصفهان می دانند و برخی خراسان⁶، ولی چنین به نظر می رسد که وی اهل روستای فریدن اصفهان بوده و در کودکی به کوفه رفته است و چون در خراسان قیام کرده به ابومسلم خراسانی یا ابومسلم مروزی معروف شده است. سال تولد او را هم به تفاوت سالهای ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵ و ۱۰۹ هجری آورده اند اما با توجه به اینکه تقریباً اکثر

۱. عبدالحسین زرین کوب: تاریخ مردم ایران، ج ۲، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص ۴۱.

۲. عبدالحسین زرین کوب: دو قرن سکوت، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸، ص ۱۰۹.

۳. غلامحسین یوسفی: ابومسلم سردار خراسانی، ص ۵۳.

۴. عبدالحسین زرین کوب: تاریخ مردم ایران، جلد دوم، ص ۴۴.

۵. حسن ابراهیم حسن: تاریخ سیاسی اسلام، جلد دوم، ص ۳۵.

۶. ابن العبری: تاریخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۶۷.

منابع بر این موضوع اتفاق نظر دارند که زمانیکه ابراهیم امام، ابومسلم را به خراسان فرستاده او نوزده سال بیشتر نداشته و این اتفاق در سال ۱۲۸ هجری افتاده، بنابر این پیداست که استاد سعید نفیسی بدرستی و به تحقیق سال تولد او را ۱۰۹ هجری دانسته است و بنظر می رسد این تاریخ از سایر تاریخ های ذکر شده دقیق تر باشد. در باب اینکه ابومسلم چه دین و مذهبی داشته نیز اختلافاتی در بین مورخین وجود دارد. برخی او را شیعه می دانند، برخی او را متهم به زندقه می کنند و گروهی هم او را زرتشتی می دانند، اما آنچه مسلم است این است که ابو مسلم ایرانی بوده و نسبت به آئین دیرین ایرانیان علاقه ای تمام داشته است. برخی روایات او را آزاد و برخی برده معرفی می کنند. ظاهراً پس از اینکه پدرش، سرپرستی خانواده اش را پیش از مرگ به «عیسی بن معقل عجل» سپرده بود، ابومسلم در خانه ی عیسی بزرگ شده و خدمت او می کرده و سپس عیسی او را به کوفه برده است. بنابر این ابومسلم در دستگاه عجلی ها پرورش یافته و بزرگ شده است و به ایشان خدمت می کرده و زمانی که با دعوتگران عباسی آشنا می شود، آنها او را از عیسی خریده و به نزد امام عباسی می برند. همانطور که مشاهده می شود، در باب احوال ابومسلم اختلاف نظر بسیاری بین مورخین وجود دارد. شاید یکی از دلایل این همه اختلاف این باشد که چون ابومسلم باعث انقلاب عظیمی در تاریخ ایران و اسلام شده و اساس سیادت عرب را در هم ریخته و به ملت ایران در آن دوره حیاتی تازه بخشیده، بدیهی است که مورد حب و بغض این و آن قرار گیرد و در باب او عده ای از سر دشمنی و تعصب و عده ای از روی افتخار، سخنان گوناگون بگویند. قیام بزرگی که توسط ابومسلم خراسانی به ثمر رسید و به انتقال خلافت و قدرت از خاندان اموی به خاندان عباسی منجر شد، موجب گردید که او را از مردان بزرگ تاریخ بشمارند. مأمون، خلیفه ی عباسی در باب او این جمله ی مشهور را دارد که:

بزرگترین پادشاهان زمین سه تن بودند که در انتقال دولت از خاندانی به خاندان دیگر قیام کردند، یعنی اسکندر، اردشیر و ابومسلم خراسانی.^۱

چگونگی پیوستن ابومسلم به عباسیان

در باب چگونگی پیوستن ابومسلم به عباسیان و نحوه آشنایی او با دعوتگران عباسی روایات مختلفی وجود دارد که البته تفاوت چندانی باهم ندارند و در بسیاری موارد نزدیک به هم می باشند. از مطالعه و تأمل در این روایات و اخبار چنین بر می آید که پدر ابومسلم خراسانی پیش از مرگ، سرپرستی خانواده ی خویش را به یکی از دوستان خود بنام عیسی بن معقل عجلی سپرده بود که در روستایی در نزدیکی اصفهان زندگی می کرد. پس از مرگ وی، ابومسلم در خانه ی عیسی بن معقل عجلی و همراه با فرزندان عیسی بزرگ شد و همچنان در دستگاه عجلی ها خدمت می کرد تا اینکه عیسی و برادرش ادريس بدلیل متمایل شدن به عباسیان توسط حاکم عراق دستگیر شده و به زندان کوفه برده شدند. ابومسلم نیز که خود را مخدوم آنها می دانست مرتب به زندان کوفه رفت و آمد می کرد و در آنجا به خدمت برادران عجلی می پرداخت.^۲

مقارن همین ایام که مصادف با سال ۱۲۴ هجری می باشد، گروهی از دعوتگران عباسی از خراسان به قصد حج بیرون آمده بودند. بکیر بن ماهان، یکی از یاران نزدیک امام عباسی که سالها به دعوت برای عباسیان مشغول بود نیز در میان آنان بود. این گروه بر سر راه مکه به کوفه آمدند و در خانه ای

۱. غلامحسین یوسفی: ابومسلم سردار خراسانی، ص ۴۱.

۲. ابوحنیفه دنیوری: اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، ۱۳۶۴، ص ۳۷۹.

اجتماع کردند. وقتی گزارش اجتماع آنان به والی کوفه رسید، از آنجا که مورد سوءظن بودند دستگیر شدند و به زندان کوفه برده شدند. این گروه در زندان کوفه با برادران عجلی دیدار کردند. در همین زمان بود که ابومسلم را که مرتب به زندان آمد و شد می کرد و به برادران عجلی خدمت می کرد، دیدند. بکیر بن ماهان که به استعداد، هوش و کاردانی ابومسلم پی برده بود، او را از نیت خویش آگاه کرده و ابومسلم را به چهارصد درهم از عیسی بن معقل عجلی خرید و بعد از رهایی از زندان او را به نزد ابراهیم امام بردند. طولی نکشید که هوش و لیاقت ابومسلم مورد توجه امام عباسی قرار گرفت و او را مناسب کار خویش دید. سپس، امام عباسی ابومسلم را مدتی نزد «ابوموسی سراج» سپرد تا روش های تبلیغ و دعوت را به او آموزش دهد. در همه ی روایاتی که در این قسمت از زندگی ابومسلم آمده، نام ابوموسی سراج دیده می شود و این شخص که از پیروان عباسی بوده در واقع مربی ابومسلم بوده و پیداست که در گرایش ابومسلم به عباسیان نقش مهمی داشته است.

بعد از آن، ابومسلم، مدتی نقش رابط بین امام عباس و پیروانش را ایفا نمود تا آنکه در سال ۱۲۸ هجری گروهی از دعوتگران خراسان که به قصد حج بیرون آمده بودند، ابراهیم امام را در مکه دیدار کردند و از آمادگی اوضاع خراسان به وی خبر دادند و این زمان بود که ابراهیم امام تصمیم گرفت ابو مسلم را با مأموریت نشر دعوت در خراسان و بعنوان رهبر شیعیان خراسان به آن دیار بفرستد. پس در سال ۱۲۸ هجری، ابو مسلم را با این مأموریت عازم خراسان نمود و به پیروان خود در خراسان هم نامه ای نوشت و از آنان خواست که از ابومسلم حرف شنوی داشته باشند. وقتی ابومسلم به خراسان رسید و فرمان ابراهیم امام را عرضه کرد، شیعیان آن دیار و بزرگان عباسی در خراسان از جمله سلیمان بن کثیر، به سبب سن کم او، وی را باور نکردند و کسانی را نزد ابراهیم امام به مکه فرستادند و پس از اینکه ابراهیم امام در حضور یاران و پیروان خود، بار دیگر ابومسلم را تأیید نمود و تأکید کرد که از او فرمان برند ابو مسلم توانست در خراسان کار خود را آغاز کند و به اجرای دستورات ابراهیم امام بپردازد.¹

نتیجه گیری

قیام ابومسلم خراسانی را در واقع می توان مهمترین مقاومت مسلحانه ضد عرب در آن دوره دانست که بعد از مقاومت های محلی در ایران، علیه اعراب شکل گرفت و به نتیجه رسید. نهضت ابومسلم را برخی در چهره ابومسلم می شناسند و حتی برخی او را برانگیزاننده ی قیام می شمارند که نادرست است. چرا که این نهضت ریشه های عمیق در فرهنگ مردم داشت و اساساً سالها پیش از آنکه ابو مسلم بعنوان یک مأمور یا سردار نظامی از جانب بنی عباس به رهبری آن فرستاده شود، آغاز شده بود و پس از وی نیز ادامه یافت و ابومسلم، خود یک فرماندهی نظامی با استعداد بود که در این نهضت بار آمد و از آن نام و اعتبار یافت.

فهرست منابع

1. ذبیح الله صفا: قهرمانان استقلال ایران، ص 68.

- (1) ابراهیم حسن، حسن: تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول و دوم، تهران، انتشارات جاویدان، 1376
- (2) ابن اثیر، عز الدین: تاریخ الکامل، ترجمه سید محمد حسین روحانی، جلد هفتم، تهران، اساطیر، 1374،
- (3) ابن العبري: مختصر التاريخ الدول، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، 1377
- (4) اشپولر، بر تولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، جلد اول، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۷
- (5) اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ ایران پس از اسلام، تهران، نشر نامک، ۱۳۸۰
- (6) الندیم، محمد بن اسحاق: الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱
- (7) بغدادی، ابو منصور عبد القاهر: الفرق بین الفرق، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۵۸
- (8) جعفریان، رسول: تاریخ ایران اسلامی، جلد اول، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۷
- (9) حقوقی، عسکر: تاریخ اندیشه های سیاسی در ایران و اسلام، تهران، هیرمند، ۱۳۷۶
- (10) دینوری، ابن قتیبه: امامت و سیاست، ترجمه ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۰
- (11) دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود: اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی،
- (12) زرین کوب، عبدالحسین: دو قرن سکوت، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸
- (13) زرین کوب، عبدالحسین: آشنایی با تاریخ ایران، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۵
- (14) زرین کوب، عبدالحسین: روزگاران، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۸
- (15) زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران، جلد دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۹
- (16) زیدان، جرجی: ابومسلم خراسانی، ترجمه محمدرضا مرعشی پور، تهران، راهنما، ۱۳۷۱
- (17) زیدان، جرجی: تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۹
- (18) شجاعی، صبور: قاسم میر آخوندی: اشخاص در آثار دکتر علی شریعتی، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۵ (۱۹) صفا، ذبیح الله: قهرمانان استقلال ایران، تهران، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۵
- (20) طبری، محمد بن جریر: تاریخ الرسل و الملوك (تاریخ طبری)، جلد نهم و دهم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵
- (21) علائی حسینی، مهدی: أبو مسلم از واقعیت تا افسانه، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵
- (22) فراهانی، حسین: ابومسلم خراسانی، تهران، انتشارات علم، ۱۳۷۷
- (23) فیاض، علی اکبر: تاریخ اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۹
- (24) مسعودی، علی بن حسین: التنبيه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹
- (25) مسعودی، علی بن حسین: مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه أبو القاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۶
- (26) مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۴.
- (27) مشکور، محمد جواد: فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵

- ۲۸) مشکور، محمد جواد: تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم، تهران، انتشارات اشراقی، ۲۵۳۵ شاهنشاهی
- ۲۹) ممتحن، حسینعلی: نهضت شعوبیه، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳
- ۳۰) نفیسی، سعید: تاریخ خاندان طاهری، به اهتمام عبد الکریم جریزه دار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۹
- 31) یعقوبی، احمد بن اسحاق: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد دوم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۶
- ۳۲) یغمایی، اقبال: ابومسلم خراسانی، تهران، انتشارات فرهنگ و هنر، ۲۵۳۵ شاهنشاهی
- ۳۳) یوسفی، غلامحسین: ابومسلم سردار خراسان، تهران، انتشارات فرانکین، ۲۵۳۹ شاهنشاهی